

قوانین دهر، دچار پریشانی و آشفتگی می گردد تا باز به نظم و نظام جدیدتری برسد:

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می سازد و باز بر زمین می زندش
پس تلاطمات روحی و روانی، ناپایداری، گسست، بحران های ناشی از تقابل تضادها، ابهام،
دوگانگی و سفسطه گری، جزو ذات یا طبیعت انسان است و از آن گریزی نیست. اما از آنجا
که انسان حیوان اجتماعی است سعی می کند با تکیه بر فلسفه و استدلال، قوانین اجتماعی و
اخلاقی وضع کند تا بتواند با ستیزهای درونی خود و بازتاب آن در اجتماع به مقابله برخیزد
اما این تقابل، جز قیودات بیشتر، حاصل دیگری ندارد و قیودات هم همیشه شک آفرینند و
باعث غیرمنطقی شدن رفتار و کردار انسان. به قول پیراندلو: «شک کردن به گناه مؤثرتر است
تا ارتکاب به خود گناه».

از طرف دیگر علم و فلسفه باعث می شوند تا انسان خود را قادر مطلق بیندارد. اینجاست که
توهمات زاده می شوند، کمال گرایی بروز می کند و توهم رسیدن به عقل مطلق. اما اشتباه
درست در همین جانمایان می شود زیرا مرز میان عقل مطلق و جنون بسیار اندک است و حتی
نامریی. می گویند وقتی کانت از رساله «خرد ناب» فارغ شد با جنون آشنایی پیدا کرد. پیراندلو
این را «دیوانگی هشیارانه» یا «دیوانه هشیار» (Pazzo lucido) می نامد:

آز مودم عقل دور اندیش را
بعد از این دیوانه سازم خویش را
جنون از یک سوار تباط مستقیمی یا دوگانگی ذاتی انسان دارد و از دیگر سو آدمی هم نیاز
و آفری به این دوگانگی دارد چرا که اساساً روند زندگی بر اساس این دوگانگی ها و بازی های
آن است. پس زندگی یعنی بازی مدام. باید بازی
لوییجی در عکسی که کاپوآنا را گرفته.

کنی تا قبول افتی. زیرا دوگانگی که از میان رفت
و حدتی در درون انسان حاصل می شود و جنون،
خود را می نمایاند. واقعیت این دوگانگی در ادبیات
از طریق طنز نمود شایان تری دارد تا از طریق
تراژدی. زیرا طنز فضاهای بیشتری از این دوگانگی
را در اختیار مؤلف می گذارد و پیراندلو کاملاً بر این
نکته آگاه است و می داند مؤلفه های تراویده از
آشفتگی، بار طنز بیشتری با خود دارند.

تئاتر هم از همین تناقض به وجود آمده است: «در

مقابله صحنه رامی گذاری نشان دهی بازتاب این آشفتگی را، نشان دهی به خودت بازی زندگی را در بطن این آشفتگی، باید مجاز شوی تا بتوانی واقعیت را نشان دهی و نشان دهی مجاز است آنچه را که حقیقت می پنداری و حقیقت پنداری آنچه را که مجاز شمرده ای.»

مالبتکائیم و فلک لعبت باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز^۱
به تعبیر پیراندلو تئاتر نمایانگر مضحکه زندگی است چرا که زندگی مضحکه ای بیش نیست (La vita e una buffonata) و انسان ها بازیگران این مضحکه اند. برای همین مثل بازیگران کم دیادل آرته نقاب بر چهره دارند. گذاردن نقاب خواسته خود آدمی نیست بلکه این در ذات انسان است که شخص دیگری باشد غیر از خویشتن خود (تضاد میان شخص و شخصیت)، چون انسان هرگز آن نیست که خود می نمایند پس باید مدام در توجیه خویش بر خیزد و به مفهوم پیراندلویی، زندگی را بازی کند و بازیگر خوبی هم باشد. در این ارتباط، پیراندلو حتی از موسولینی به عنوان بازیگری ماهر نام میبرد و تمام مفهوم پیراندلویی خود را در وجود او پیاده می کند:

«موسولینی اصولاً بازیگری بود که وانمود می کرد همان شخصی است که ایتالیایی ها می خواهند که او باشد.»

بنابراین آنچه را انسان (شخص) در توجیه و اثبات خود می نمایند آن نیست که در واقعیت است و یا آن واقعیتی که او می پندارد که واقعیت است، بلکه مقصودش آن واقعیتی است که در ذهنیت خود، از واقعیت دیگری دارد که همان مجاز است،

در واقع برای اثبات واقعیت و حقیقت خود، به مجاز متوسل می شود و این همه با کلمات صورت می گیرند و در شکل پیراندلویی آن، توطئه گرانه عمل می کنند: «توطئه کلمات» (La trama delle parole).

از این طریق انسان (شخص) به تثبیت خود می پردازد و یاباه زبان هنری پیراندلویی «شخصیت» می شود که همانا رسیدن به «فرم» (قالب) است.

آدریانو تیلگر (۱۸۸۷-۱۹۴۱) منتقد برجسته ایتالیایی در کتابش، پژوهشی درباره تئاتر معاصر (۱۹۲۲)

لویجی پیراندلو.





بیراندلوه همراه سامانتینو لویز بر صحنه تالار مانترونی شهر میلان در سال ۱۹۲۸.

می نویسد: «پیراندلو اعتقاد دارد که زندگی از درهم آشفتگی تضادها سر برآورده است و نیروی لجام گسیخته ای است که به یک فرم (قالب) نیاز دارد اما دقیقاً همین نیاز است که مانع می شود تا زندگی در قالب مشخصی بگنجد و در نتیجه باید از قالبی به قالب دیگر رود یعنی مدام تغییر فرم دهد. مسأله اصلی هنر پیراندلو آنتی تر میان زندگی و فرم (قالب) است.»

این مفهوم، فیلسوف خرد ورزی چون بندتو کروچه را می آزارد به طوری که از سر عصبانیت، شاید هم از روی تمسخر، پیراندلو را یک فیلسوف می خواند منتها یک «فیلسوف بد» که البته باعث تفریح پیراندلو می شود چون می داند که این فیلسوف خرد ورز بزرگ را به دنیای غیر عقلایی مجاز کشانده است. ♦ ♦



۱. حافظ در این خصوص ابیاتی دارد که تأمل در آن خالی از فایده نیست:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
نقشی برآب می زخم از گریه حالیا
در این مقام مجازی به جز پیاله مگیر

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من
در این سراچه باز چه غیر عشق مبارز



شؤون و مسائل انسانی و مطالعات انسانی
پرتال جامع علوم انسانی